

گزارش

هجدهمین اجلاس سران بریکس در دهلی نو برگزار شد

از حکمرانی جهانی تا دیپلماسی ایران

وحیده‌کرمی

هجدهمین اجلاس سران بریکس در دهلی‌نو در شرایطی برگزار شد که موضوع حکمرانی جهانی و تقویت چندجانبه‌گرایی در مرکز مباحث این نشست قرار داشت. نشست امسال، علاوه بر طرح دیدگاه‌های رهبران کشورهای عضو، با توافق اعضا بر سر یک بیانیه مشترک همراه شد؛ بیانیه‌ای که بر حل‌وفصل مسالمت‌آمیز مناقشات، گفت‌وگو و دیپلماسی، احترام به دیدگاه‌های متنوع کشورها و همکاری برای حفظ جریان تجارت جهانی، زنجیره‌های تأمین و جریان انرژی تأکید داشت. آنچه از متن نشست می‌توان دریافت، این است که بریکس در این اجلاس تلاش کرده موضوع همکاری میان اعضا را در سطحی فراتر از روابط دوجانبه اقتصادی دنبال کند و بخشی از مباحث خود را به مسائل کلان نظام بین‌الملل اختصاص دهد. نگرانی از افزایش خطرات هسته‌ای و احتمال بروز درگیری نیز در بیانیه مشترک مطرح شده و اعضا بر ضرورت خلع سلاح، کنترل تسلیحات و عدم اشاعه تأکید کرده‌اند.

آغاز اجلاس با تأکید هند بر اصلاح حکمرانی جهانی

هجدهمین اجلاس سران بریکس عصر شنبه به وقت محلی با سخنرانی نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، آغاز شد. پس از سخنان نخست‌وزیر هند، نشست وارد بخش غیرعلنی شد و در پایان، مودی اعلام کرد نشست بعدی سران کشورهای عضو در چین برگزار خواهد شد. در همین نشست، نخست‌وزیر هند پیشنهاد ایجاد سازوکار حمایت اضطراری از دریاوردان را نیز مطرح کرد و بر اصلاحات در سازمان ملل و حکمرانی جهانی تأکید داشت. بنابرین از همان ابتدای نشست، دو موضوع امنیت و حکمرانی جهانی در کنار همکاری میان اعضا مورد توجه قرار گرفت. این رویکرد با مفاد بیانیه مشترک اعضا نیز هم‌راستا بود؛ بیانیه‌ای که بر گفت‌وگو، رازینی و دیپلماسی برای حل اختلافات و اتخاذ رویکردی چندجانبه تأکید کرده و خواستار احترام به دیدگاه‌ها و مواضع ملی متنوع در قبال مسائل مهم جهانی شده است.

چندجانبه‌گرایی بدون اجرای برابر قانون معنادار

مسعود پزشکیان هم در جلسه غیرعلنی سران بریکس، موضوع اصلی سخنان خود را به مسئله اعتبار نظام حکمرانی جهانی و ضرورت اجرای برابر قواعد بین‌المللی اختصاص داد. رئیس‌جمهوری با تأکید بر اینکه اعتبار هر نظام حکمرانی را توانایی آن در حمایت از حقوق همه کشورها، اعم از کوچک و بزرگ، بستگی دارد، گفت اگر منشور ملل متحد نتواند در برابر توسل غیرقانونی به زور از ملت‌ها حمایت کند و قواعد بین‌المللی برای برخی الزام‌آور و برای برخی دیگر قابل تفسیر باشد، نمی‌توان از چندجانبه‌گرایی واقعی سخن گفت. این گزاره، محور اصلی نگاه ایران به موضوع اجلاس را مشخص می‌کند. پزشکین موضوع «حکمرانی فراگیر جهانی و تقویت چندجانبه‌گرایی» را در شرایطی دارای اهمیت دوچندان دانست که به گفته او، از یک سو وابستگی متقابل کشورها در برابر بحران‌های مشترک افزایش یافته و از سوی دیگر شاهد بازگشت یکجانبه‌گرایی، فشار و ابزارسازی نظام‌های مالی و فناوری هستیم؛ روندی که به اعتقاد او فقط یک چالش سیاسی نیست و بنیان‌های حکمرانی جهانی را نیز تضعیف می‌کند. بخش دیگری از سخنان رئیس‌جمهوری به تجربه ایران در جنگ اخیر اختصاص داشت. پزشکیان با اشاره به حملات نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران، از کشته‌شدن غیرنظامیان و آسیب‌دیدن زیرساخت‌های حیاتی، اقتصادی و غیرنظامی کشور سخن گفت. او حمله به مدرسه میناب و ورزشگاه لامرد را در کنار آنچه بی‌عملی سازمان ملل و شورای امنیت خواند، نمونه‌ای از پیامدهای یکجانبه‌گرایی و ضعف سازوکارهای موجود در حمایت از جان انسان‌ها دانست. پزشکین همچنین وضعیت مردم غیرنظامی در غزه و لبنان را مورد اشاره قرار داد و گفت اگر نظام چندجانبه نتواند از جان انسان‌ها و حاکمیت کشورها در برابر جنگ، نسل‌کشی و تجاوز حمایت کند، مشروعیت آن با پرسش مواجه خواهد شد. از نگاه رئیس‌جمهوری، پاسخ به چنین شرایطی نباید صرفاً صدور بیانیه باشد، بلکه نیازمند اصلاح واقعی سازوکارهای بین‌المللی است. مهم‌ترین بخش ساختاری سخنان پزشکین، ارائه چهار پایه برای حکمرانی فراگیر بود؛ نخست، احترام برابر به حاکمیت کشورها و اجرای بدون تبعیض حقوق بین‌الملل که رئیس‌جمهوری تأکید کرد هیچ کشوری نباید به دلیل قدرت اقتصادی یا نظامی خود از قواعدی که برای دیگران لازم‌الاجراست، مستثنا شود. دوم، اصلاح ساختارهای حکمرانی جهانی بود که رئیس‌جمهور گفت از نگاه ایران، شورای امنیت و نهادهای مالی بین‌المللی باید بازتاب‌دهنده واقعیت‌های جدید جهان و نقش واقعی کشورهای جنوب جهانی باشند. محور بعدی تبدیل چندجانبه‌گرایی از شعار به عمل بود که پزشکین در این زمینه بر توسعه تجارت با ارزش‌های ملی، تقویت سازوکارهای پرداخت مستقل و تقویت نقش نهادهایی مانند بانک توسعه جدید تأکید کرد و محور آخر همه مقابله عملیاتی و جدی با تحریم‌های ناعادلانه بود که به گفته رئیس‌جمهوری، تحریم‌ها در عمل فقط دولت‌ها را هدف نمی‌گیرند و بر مردم، بیماران، کودکان و مسیر توسعه کشورها نیز اثر می‌گذارند. این چهار محور در کنار هم، چارچوبی را تشکیل می‌دهند که ایران برای تحقق حکمرانی فراگیر در اجلاس بریکس مطرح کرده است؛ چارچوبی که هم ابعاد سیاسی و حقوقی دارد و هم به سازوکارهای اقتصادی و مالی توجه می‌کند. پزشکین بخش دیگری از سخنان خود را به مسئله امنیت اختصاص داد و تأکید کرد امنیت باید پایدار نمی‌تواند بر پایه «امنیت برای برخی و ناامنی برای دیگران» تعریف شود. به گفته او، امنیت پایدار زمانی حاصل می‌شود که حاکمیت کشورها محترم شمرده شود و هیچ کشوری نتواند از سبزه‌زمین خود برای تهدید و حمله به کشور دیگر استفاده کند. رئیس‌جمهوری در همین چارچوب از بریکس خواست در برابر عادی‌سازی حمله به زیرساخت‌های غیرنظامی و حیاتی ایستادگی کند. او همچنین تأکید کرد تأسیسات هسته‌ای صلح‌آمیز باید در برابر حمله و تهدید به حمله مصون باشند؛ چراکه به‌خطرانداختن این تأسیسات را مسئله‌ای محدود به یک کشور دانست و آن را مرتبط با صلح و امنیت بین‌المللی عنوان کرد.

دیپلماسی پزشکین در حاشیه اجلاس

حضور رئیس‌جمهوری در دهلی‌نو فقط به سخنرانی در اجلاس محدود نشد. در حاشیه نشست، پزشکین دیدارهایی با مقامات کشورهای مختلف داشت که در میان آنها دیدار با نخست‌وزیر مالزی و نخست‌وزیر اتیوپی دارای جزئیات بیشتری در متن حاضر است. انور ابراهیم، نخست‌وزیر مالزی، در دیدار با پزشکین خواستار گفت‌وگو و دیپلماسی برای حل‌وفصل مناقشه آمریکا و ایران شد. او نسبت به طولانی‌شدن مناقشه و افزایش تنش‌ها در غرب آسیا ابراز نگرانی کرد و از همه طرف‌ها خواست به میز مذاکره بازگردند و گفت‌وگو و دیپلماسی را برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات در اولویت قرار دهند. نخست‌وزیر مالزی همچنین بر حفظ آزادی و امنیت گذرگاه‌های دریایی تنگه هرمز مطابق قوانین بین‌المللی تأکید کرد و گفت هرگونه اختلال در این مسیر می‌تواند به شکل قابل توجهی بر امنیت انرژی، تجارت و اقتصاد جهانی اثر بگذارد. پزشکین در این دیدار تأکید کرد ایران مشکلی با کشورهای مسلمان و همسایگان خود ندارد و گفت آنچه ایران می‌خواهد، رعایت حقوق بین‌المللی است. او همچنین در تشریح موضع ایران درباره تحولات منطقه، آتش‌افروزی را ناشی از تمامیت‌خواهی آمریکا و اروپا و جنایات اسرائیل دانست و گفت آنان نمی‌خواهند کشورهای مستقل در منطقه وجود داشته باشند.

گزارش کامل را در سایت شرق بخوانید

www.sharghdaily.com



مصاحبه با صادق زیباکلام

نگاهی به معادلات سیاست داخلی و خارجی در گفت‌وگو با صادق زیباکلام

از سکوت تا پیش‌بینی فردای ایران

زیباکلام: مشکل ما با آمریکا سر چیست؟

عبدالرحمن فتح‌اللهی: صادق زیباکلام که اخیرا سکوت معناداری در پیش گرفته و کمتر از گذشته درباره تحولات سیاسی واجتماعی کشور سخن گفته، اکنون با چه نگاهی به ایران و موقعیت آن در عرصه پرالتهاپ سیاست خارجی می‌نگرد؟ در شرایطی که کشور در میانه مجموعه‌ای از بحران‌ها، فشارهای داخلی و خارجی و تحولات پرشتاب منطقه‌ای قرار گرفته، ارزیابی این استاد سابق دانشگاه تهران از معادلات جدید چیست؟ آیا آنچه امروز در سیاست خارجی و داخلی ایران می‌گذرد، از نگاه این تحلیلگر سیاسی، ادامه همان روندهای پیشین است یا نشانه ورود کشور به مرحله‌ای تازه و متفاوت؟ زیباکلام در مواجهه با این تحولات چه برداشتی از رفتار حاکمیت، جامعه و نیروهای سیاسی دارد؟ آیا همچنان به تحلیل‌هایی که طی سال‌های گذشته مطرح کرده باور دارد یا دیگر دغدغه‌های برآمده از شرایط امروز ایران پیرسیم واداشته است؟ و سرانجام، شاید مهم‌ترین پرسش این باشد که او آینده ایران را در پرتو این تحولات چگونه می‌بیند؟ آینده‌ای که به نظر می‌رسد بیش از هر زمان دیگری در معرض انتخاب‌ها و تصمیم‌های سرنوشت‌ساز قرار گرفته است. او همین رو، بر آن شدید تار در گفت‌وگویی با صادق زیساکلام از او درباره این پرسش‌ها و دیگر دغدغه‌های برآمده از شرایط امروز ایران پیرسیم و روایت و ارزیابی او را از تحولات جاری و چشم‌انداز پیش‌روی کشور جویا شویم.

●●●

حاله اجازه بدهید گفت‌وگو را از سکوت رسانه‌ای شما در ماه‌های اخیر آغاز کنیم. به نظر می‌رسد نسبت به گذشته، حضور و ظهور بسیار کمتری در فضای رسانه‌ای داشته‌اید؛ کمتر مصاحبه می‌کنید، در مناظره‌ها شرکت نمی‌کنید و کمتر در معرض گفت‌وگوهای رسانه‌ای قرار می‌گیرید. آیا این کاهش حضور ناشی از ملاحظه یا محدودیتی خاص، به‌ویژه پس از صدور رأی اخیر است؟

خیر، من هیچ ملاحظه یا محدودیتی ندارم. صرفا خودم ترجیح داده‌ام قدری از فضای رسانه‌ای فاصله بگیرم و بیشتر بر نوشته‌هایم متمرکز باشم و شرایط داخلی، منطقه‌ای و جهانی را با دقت و تأمل بیشتری دنبال کنم. وگرنه هیچ محدودیتی ندارم که بخوام مانع از بیان دیدگاه‌هایم شود. البته حکم محکومیت بنده به یک سال حبس و دو سال محرومیت اجتماعی به اتهام «تشر اکاذیب و مطالب خلاف واقع» است و دادگاه به‌واسطه ابثالی من به سرتطان، حکم زندان را به مدت سه سال تعلیق کرده ولی دو سال محرومیت لازم‌الاجراست که البته به حکم اعتراض کردم و در مرحله دادگاه تجدیدنظر است.

حال که می‌فرمایید محدودیتی در بیان دیدگاه‌هایتان ندارید و در این مدت نیز حضور رسانه‌ای کمتری داشته‌اید، اجازه بدهید یک پرسش تکراری را بار دیگر مطرح کنم: شاید این فاصله چند هفته‌ای و چندماهه از فضای رسانه‌ای، فرصتی برای تأمل بیشتر درباره آن فراهم کرده باشد. البته پاسخ را نه به من، بلکه به همان «دوست مریخی» همیشگی‌تان بدهید. فرض کنیم این دوست مریخی از شما بپرسد: «آقای صادق زیباکلام، تنش میان ایران و آمریکا که سال‌هاست ادامه دارد، پس از جنگ ۱۲ و ۴روزه و مشخصا طی این روزها، به یکی از پیچیده‌ترین مقاطع خود رسیده است. چرا این مناقشه به چنین نقطه‌ای رسیده و چرا با وجود هزینه‌های سنگین آن، راه‌حلی برای پایان‌دادن به دست‌کم کاهش این تنش پیدا نمی‌شود؟» پاسخ شما به دوست مریخی‌تان چیست و اگر قرار باشد او برای ساکنان سیاره مریخ گزارشی درباره ریشه‌ها و ماهیت مناقشه ایران و آمریکا تهیه کند، به نظر شما در گزارش خود چه خواهد نوشت؟

من می‌خواهم از دو زاویه به سؤال شما پاسخ بدهم؛ ابتدا به خود شما جواب بدهم و بعد به همان دوست مریخی‌ام. اما در پاسخ به سؤال شما، واقعا دیگر نمی‌دانم چه باید بگویم. تکلیف به نظر من کاملا روشن است؛ همان سبوالی را که توو از من می‌پرسی، من هم سال‌هاست مطرح می‌کنم: سبوالی که به‌واسطه تکرار و پافشاری بر آن، مرتب برایم پرورنده تشکیل و یک پرورنده دیگر و یک پرورنده دیگر علیه من کشوده می‌شود؛ غیب اینچیا باید دیگران هم بیابند و دیگران هم باید این مطلبه را مطرح کنند. مگر پرسیدن سؤال جرم است؟

شرق

حاله جالب شد. اگر همان دوست مریخی بار دیگر از شما بپرسد که «آقای صادق زیباکلام، شما در ماجرای مدرسه میناب سخنانی مطرح کردید، اما حالا می‌گویید ترامپ اساسا نه مدافع دموکراسی است و نه دغدغه حقوق بشر در ایران را دارد، این دو موضع را چگونه می‌توان در کنار یکدیگر توضیح داد؟ آیا میان آنچه آن زمان گفتید و آنچه امروز می‌گویید، تناقضی وجود ندارد؟» پاسخ شما به این نقد چیست؟

درباره ماجرای مدرسه میناب واقعا نمی‌دانم چگونه بگویم، اما آن مصاحبه‌شونده که خبرنگار یک خبرگزاری بود، در آن گفت‌وگو به نظر من اوج بی‌تعهدی و عدم صداقت را نشان داد. چرا؟ چون تنها نکته‌ای که من مطرح کردم این بود که گفتم: «از نظر نظامی، زدن مدرسه میناب چه دستاوردی می‌توانسته برای آمریکا داشته باشد؟ پاسخ روشن است؛ هیچ دستاورد نظامی‌ای نمی‌توانسته داشته باشد». فقط همین را گفتم و بس. من حکمی ندادم، فقط تحلیل کردم. اما آن خبرنگار در پاسخ به من گفت که «آقای زیباکلام، نظریه‌ای وجود دارد که بر اساس آن، برخی صهیونیست‌ها و برخی یهودیان معتقدند اگر پیش از آغاز جنگ، خون دختران ریخته نشود، در آن جنگ پیروز خواهند شد و به همین دلیل مدرسه میناب را زده‌اند». وقتی این حرف مطرح شد، واقعا دیدم دیگر چیزی برای گفتن باقی نمی‌ماند و من چرا دارم با چنین آدمی مصاحبه می‌کنم. از آن لحظه به بعد، برای من اساسا روشن نبود که بر سر چه موضوعی باید با او گفت‌وگو کنم. احساس کردم دیگر زمینه‌ای برای یک بحث منطقی و مستدل وجود ندارد و ادامه‌دادن آن گفت‌وگو نیز فاقد ارزش تحلیلی است. بعد از آن تفسیرهایی از نقل من مطرح شد و اتفاقات بعدی پیش آمد. لذا به‌هیچ‌وجه تناقضی میان آنچه درباره ماجرای مدرسه میناب گفتم و موضعی که امروز در قبال ترامپ، نتانیاهو، آمریکا و اسرائیل دارم، وجود ندارد. من هرگز نکفتم ترامپ یا آمریکا مدافع منافع مردم ایران یا دلسوز حقوق بشر نیست. آنچه مطرح کردم، صرفا درباره این بود که از نظر نظامی، حمله ایالات متحده به مدرسه میناب چه دستاوردی می‌توانسته برای آمریکا داشته باشد. آنچه پس از آن اتفاق افتاد، به نظر من نمونه‌ای از بی‌تعهدی آن خبرنگار به اصول حرفه‌ای و صداقت در گفت‌وگو بود. من کمکان بر موضع خود تأکید دارم که ترامپ، نتانیاهو، آمریکا و اسرائیل، به‌هیچ‌وجه مدافع یا دلسوز منافع مردم ایران نیستند و نمی‌توان ادعا کرد دغدغه اصلی آنان دفاع از حقوق بشر، چه در ایران و چه در جای دیگری است. ترامپ و نتانیاهو، نیز در مسیر تحقق اهداف و منافع خود از ارتکاب هیچ جنایتی، چه در ایران و چه در دیگر نقاط جهان، ایبایی ندارند. بارها در فضای مجازی نسبت به کشتار مردم فلسطین در غزه اعتراض کرده و درباره ابعاد فاجعه‌بار آن نسل‌کشی نوشته‌ام. توضیح‌های من که هنوز هست.

حاله با این حال به نظر می‌رسد شما هم از سوی بخشی از جریان سیاسی داخل کشور مغضوب هستید و هم از سوی سلطنت‌طلبان و طرفداران رضا پهلوی با انتقادها و حملاتی جدی مواجه می‌شوید. حتی به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر این زاویه و تقابل شدیدتر نیز شده است. پرسش این است که اساسا اختلاف این جریان‌ها با شما بر سر چیست؟ به‌ویژه اختلاف شما با پهلوی و طرفدارانش دقیقا از کجا ناشی می‌شود؟

مشکل من با سلطنت‌طلب‌ها و طرفداران رضا پهلوی دقیقا از جایی آغاز می‌شود که آنان چشم خود را بر گذشته و تاریخ معاصر ایران می‌بندند و تحت تأثیر بعضی، کینه و نفرتی که نسبت به جمهوری اسلامی پیدا کرده‌اند، تمام آنچه را پیش از انقلاب رخ داده است نفی می‌کنند. مسئله من با شاهزاده نیز دقیقا همین است. حکومت محمدرضاشاه از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، فارغ از بحث انقلاب و حوادث منتهی به آن، حدود ۲۵ سال حکومتی مستبد، پلیسی و سرکوبگر بود؛ حکومتی که نه تحمل مخالفت داشت، نه انتقاد را برمی‌تافت و نه اجازه فعالیت آزادانی سیاسی را می‌داد. در آن سال‌ها نه مطبوعات آزاد داشتیم، نه انتخابات آزاد، نه مجلسی که بتوان آن را نمایندیه واقعی مردم دانست و نه شاه خود را در برابر افکار عمومی پاسخگو می‌دانست. بحث من این نیست که سیاست‌های شاه درست بود یا غلط؛ مسئله این است که ایشان عملا هر سیاستی را که خود اراده می‌کردند، پیش می‌بردند و چندان اعتنایی به حدود اختیاراتی که قانون اساسی برای سلطنت تعیین کرده بود، نداشتند. سواک می‌بشایر از مخالفان و منتقدان را با تشخص و اراده بازداشت می‌کرد و دادگاه‌های نظامی نیز افراد را به جرم فعالیت سیاسی، اعتراض یا حتی در مواردی داشتن کتاب، محاکمه و زندانی می‌کردند. من نمی‌خواهم بیش از این درباره شخص شاهزاده صحبت کنم؛ حرف من این است که او بخش بزرگی از تاریخ معاصر ایران را نادیده می‌گیرد و گذشته پدر و پدربزرگ خود را چنان روایت می‌کند که گویی حکومت آنان حکومتی مردمی و پاسخگو بوده است. اگر حکومت محمدرضاشاه تا این اندازه مطلوب و مقبول بود، آیا مردم دچار بیماری و سادیسم بودند که در سال ۱۳۵۷ علیه آن قیام کردند؟ آیا همه فریب‌خورده بودند؟ آیا همه ناآگاه بودند؟ آیا میلیون‌ها نفر صرفا برای آب و برق مجانی به خیابان آمدند؟ اینها پرسش‌هایی است که نمی‌توان با انکار تاریخ از کنارشان گذشت. من بارها گفته‌ام اگر روزی دادگاهی برای بررسی مسئولیت کسانی که در انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نقش داشتند تشکیل شود، خود من نیز یکی از متهمان آن دادگاه خواهم بود و از این مسئولیت فرار نمی‌کنم. اما اگر قرار باشد چنین دادگاهی تشکیل شود، به گمان من مهم‌ترین اول آن باید محمدرضاشاه پهلوی باشد. دادستان باید از ایشان بپرسد: «علیهحضرت، شما چگونه حکومت می‌کردید که در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ تقریبا هیچ جریان و گروه اجتماعی مهمی از شما دفاع نکرد؟ چرا نویسندگان، روزنامه‌نگاران، دانشجوان و بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی با حکومت شما مخالف بودند؟ چگونه حکومتی بود که در نهایت، در لحظه‌ای که بیش از هر زمان دیگری به حمایت اجتماعی نیاز داشت، پشتوانه گسترده‌ای در جامعه نداشت؟». مشکل من با رضا پهلوی و هوادارانش همین‌جاست. نمی‌توان تاریخ را با حذف بخش‌های ناخوشایند آن بازنویسی کرد. نمی‌توان ۲۵ سال استبداد، خفقان و محدودیت سیاسی را نادیده گرفت و همه تقصیرها را به گردن مردم انداخت و گفت آنان فریب‌خورده، ناسیاسی یا مزدور بوده‌اند. مهم‌تر از آن، کسانی که امروز در حالی که قدرتی را اختیار ندارند، حاضر نیستند واقعیت‌های تاریخی را بپذیرند، اگر فردا به قدرت برسند، چگونه می‌خواهند با مخالفان خود رفتار کنند؟ اگر کسی امروز حقیقت تاریخی را انکار می‌کند، چه تضمینی وجود دارد فردا نیز در قدرت، همان همین انکار و حذف را تکرار نکند؟ مشکل من دقیقا همین است؛ و به همین دلیل است که بسیاری از طرفداران شاهزاده به من ناسزا می‌گویند.

گفت‌وگوی کامل را در سایت شرق بخوانید

۱۴۰۳ تا شهریور ۱۴۰۵ دقیقا چه اتفاقی در زیر پوست جامعه و در

مناسبات میان مردم و دولت افتاده است که بیش‌تر نمی‌دیدیم؟ و مهم‌تر از همه، اگر بخواهید امروز پایان این مسیر را ترسیم کنید، صادق زیباکلام آینده ایران را به کدام سو می‌بیند و تا چه اندازه به پیش‌بینی‌های گذشته خودش همچنان باور دارد؟

معمولا پرسش‌ها را به‌شکلی طرح می‌کنی که پاسخ‌دادن به آنها چندان آسان نیست. اما من از خودم صحبت نمی‌کنم و اینکه چرا من را می‌گیرند یا نمی‌گیرند، چون در این بحث من و تو، مسئله اصلی من نیستم، اما در جواب بخش دیگر سؤالت من گفتم «آخرش چه می‌شود؟» پاسخ من روشن است؛ در نهایت، به اصلاح نگاه نیاز داریم. این توصیه شخصی من نیست، بلکه روندی است که در حال وقوع است و نشانه‌های آن را هم توضیح دادم. چه بخوایم و چه نخواهیم، این اتفاق خواهد افتاد؛ تندروها هرچه می‌خواهند بگویند. فتح‌اللهی به‌درستی اشاره کردی که از سال ۳-۱۴ به بعد، جامعه وارد فضای تازه‌ای شده است؛ جامعه دارد پوست می‌اندازد و با معادلات و ویژگی‌های جدیدی روبه‌رو هستیم که نمی‌توان آنها را با معیارهای گذشته تحلیل کرد. ما دیدیم‌ها در خانه ساعتی داشیم که مثل ساعت‌های امروزی دیجیتال نبوده؛ ساعتی با یک پاندول که از یک سو به سوی دیگر حرکت می‌کرد و پس از رسیدن به انتها، دوباره بازمی‌گشت. من فکر می‌کنم جنگ با آمریکا نیز اکنون به نقطه‌ای رسیده که به انتهای آن حرکت نزدیک شده و دیر یا زود، ناگزیر، مسیر بازگشت را در پیش خواهد گرفت. مانند جنگ با عراق، به نقطه پایان خواهد رسید. مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی توانست امام را متقاعد کند ادامه جنگ دیگر پیروزی برای ایران به‌همراه نخواهد داشت؛ امام نیز با توجه به اعتماد و اطمینانی که به آقای هاشمی داشت، قطع‌نامه ۵۹۹ را پذیرفت.

حاله این را هم پرسیم که اتفاقا بسیاری تصور نمی‌کردند کسانی چون قالیباف و سیدمحمد خاتمی، دست‌کم در مسائل مربوط به سیاست خارجی، به یک نقطه اشتراک برسند. اما امروز به نظر می‌رسد هر دو، در ضرورت تغییر رویکرد خارجی، به یک فصل مشترک رسیده‌اند. آیا این برداشت درست است؟ اگر چنین اشتراک نظری واقعا وجود دارد، پس چرا همچنان با نوعی بی‌تصمیمی مواجهیم؟ اگر چهره‌هایی با چنین تفاوت‌های سیاسی به یک نقطه مشترک رسیده‌اند، چه چیزی مانع تبدیل‌شدن این اشتراک نظر به یک تصمیم سیاسی روشن و عملی می‌شود؟

به نظر من موضوع بی‌تصمیمی نیست و زمینه برای تفاهم بیش از گذشته فراهم شده است. اما باید توجه داشته باشیم همچنان تندروها و برخی از مسئولان، هنوز بخشی از قدرت و نفوذ خود را حفظ کرده‌اند. با این حال، اگر آقای پزشکین ایستادگی کند، اگر آقای قالیباف ایستادگی کند و دیگر مسئولانی که به این واقعیت پی برده‌اند که برخی رویکردها چگونه به منافع ملی ایران آسیب زده است نیز بر موضع خود پافشاری نکنند، من معتقدم می‌توان به پایان این رویکرد امیدوار و شاهد تغییر تدریجی آن در سیاست کشور بود.

دونالد ترامپ زمانی که جنگ ۴۰روزه را آغاز کرد، از مردم ایران خواست در خانه‌های خود بمانند تا او کار را تمام کند و پس از آن مردم برای آزادی ایران به خیابان بیایند. اما اکنون، در موضعی متفاوت، در شبکه‌های اجتماعی می‌پرسد چرا مردم به خیابان‌ها نمی‌ریزند. چه شد که موضع او از آنچه اینجا رسید و اساسا آیا می‌توان به چنین دعوتی از سوی ترامپ اعتماد کرد؟

واقعیت این است که من معتقدم ترامپ ذره‌ای به دموکراسی و حقوق بشر سرمنوشت مردم ایران راور ندارد. از آن بدتر، نتانیاهو و جریان‌های تندرو و مذهبی صهیونیستی در اسرائیل نیز چنین اعتقادی ندارند و به سرنوشت ایران و ایرانی‌ها اهمیت نمی‌دهند. یعنی نه ترامپ و نه نتانیاهو و این جریان‌های تند صهیونیستی را نمی‌توان مدافع دموکراسی و حقوق بشر، مشخصا در قبال ایران دانست. برای من بسیار درخ‌ور تامل و حتی دردناک است که ترامپ از پیروزی جریان‌های راست افراطی و فاشیستی در آلمان ابراز خرسندی می‌کند؛ جریان‌هایی که با‌آدور بخشی از میراث سیاسی و فکری آلمان دوران هیتلر هستند. حال سؤال این است که آیا چنین فردی واقعا می‌تواند نگران دموکراسی و حقوق بشر در ایران باشد؟ آیا می‌توان باور کرد دغدغه ترامپ، مشکلات مردم ایران و فقدان دموکراسی در کشور ماست؟ به‌هیچ‌وجه. مردم معتقدم ترامپ، نه در ایران و نه در هیچ کشور دیگری، برای دموکراسی و حقوق بشر ارزش ذاتی و مستقلی قائل نیست. بنابرین اینکه او بگوید «به خیابان بریزید»، «به خیابان نریزید»، «این کار را بکنید» یا «آن کار را نکنید»، نباید ما را به این تصور برساند که او سر دلسوزی برای مردم ایران یا دفاع از آزادی و حقوق بشر سخن می‌گوید. اعتمادکردن به چنین رویکردی به نظر من سادهانگانه است. ترامپ منافع و اهداف خودش را دنبال می‌کند، نه دموکراسی و حقوق بشر را.